

دکتر محسن رحمتی

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه لرستان

Rahmati_m@tu.ac.ir

روابط خان نشین خیوه با دولت مرکزی ایران از سقوط

صفویه تا مرگ نادرشاه (۱۱۶۰-۱۱۳۵)

چکیده:

واحه خوارزم، با داشتن فرمانروایان بومی (موسوم به خوارزمشاهان) و بهره‌مندی از خودمختاری داخلی، از نظر سیاسی همیشه جزئی از ایران بوده ولی در آغاز قرن دهم به رغم دولت شیعی مسلک صفوی، تیره‌ای از اعیان جوجی موسوم به عربشاهیان توانستند با تکیه بر میراث نیاکان، قدرت ایللیاتی، ریشه‌دار بودن مذهب تسنن در خوارزم و تناسب آن زمینه مذهبی با مذهب خود، بر خوارزم مسلط شده و خان نشین خیوه را پایه‌گذاری کنند. دولت صفوی با تلاش برای حفظ تمامیت ارضی سنتی کشور، سرانجام آنها را تحت حمایت خود درآورد. اما در اوایل قرن دوازدهم هجری تحت شرایط و دلایل متعدد، حکومت عربشاهیان به ضعف گراییده و منقرض گردید. ضعف دولت صفوی مانع از ایفای نقش فعال در این ماجرا گشت و با فاصله اندکی پس از آن دولت صفوی نیز ساقط شد. در نتیجه وحدت سیاسی ایران برای مدتی از بین رفت و رقابت سران و سرداران متعدد در بخش‌های مختلف کشور آغاز گشت تا این که پس از دو دهه نادرشاه توانست وحدت سیاسی کشور را تجدید نماید. این مقاله در پی آن است که ضمن شناسایی تحولات سیاسی خوارزم در این دوره فترت، تلاش‌های نادرشاه برای تجدید سلطه ایران بر خوارزم و واکنش حکام آن سامان به این امر یا به عبارت دقیق‌تر تطور روابط فیما بین حکمرانان آن ناحیه با دولت افشار را مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها:

خان نشین خیوه، خوارزم، اوزبکان، نادرشاه، ایلبارس خان.

مقدمه:

واحه خوارزم که در مسیر سفلاهی آموی و مصب آن رود به دریای خوارزم (آرال) قرار گرفته، در واقع دلتای رودخانه بود که در میان بیابان‌های وسیع قراقوم در غرب و قزل‌قوم در شرق محاط شده و تنها به مدد آب آموی حیات در آن سرزمین ممکن شده بود. جغرافیایان مسلمان این واحه را از نظر جغرافیایی، علیرغم نزدیکی آن با ماوراءالنهر، جزء خراسان محسوب داشته‌اند. از نظر سیاسی نیز آن واحه همیشه جزء ایران بوده و حکمرانان آن (خوارزمشاه) که در سایه بافت جغرافیایی آن نوعی استقلال داخلی داشتند، ایرانی یا منصوب شاهان ایران بودند. اما با آمدن مغولان این اوضاع به هم خورده و امپراتوری مغول بین چهار فرزند چنگیز خان تقسیم شد و در این تقسیم بندی، خوارزم برای نخستین بار از خراسان جدا شده و همراه با دشت قبیچاق و نواحی شمالی دریای مازندران جزء الوس جوچی قرار گرفت. اما یک قرن بعد، در نیمه دوم قرن هشتم، امیر تیمور گورکانی (حکومت: ۷۷۱-۸۰۷ / ۱۳۶۹-۱۴۰۴) این واحه را از الوس جوچی جدا کرده و دوباره جزء ایران و ماوراءالنهر درآورد. ولی با ضعف و زوال تیموریان، در آغاز قرن دهم دستجات اوزبک به سرکردگی فرزندان شیبان (فرزند پنجم جوچی) از شمال، خوارزم را مورد حمله قرار داده و خان نشین (خانات) خیوه را در آنجا بنیاد نهادند. شاهان صفوی با تکیه بر پیوندهای سنتی و دیرین آن منطقه با ایران خواستار انضمام آن واحه به قلمرو خود بودند. بالاخره آنها توانستند با اعمال سیادت بر اوزبکان عربشاهی تا حدودی پیوستگی خوارزم با ایران را تجدید نمایند. اما در اواخر قرن یازدهم هجری و در اوایل قرن دوازدهم هر دو خاندان حکومتگر صفوی در ایران و عربشاهیان در خوارزم به ضعف گراییده و منقرض گشتند. حال سؤال این است که رابطه سیاسی میان سلاطین ایران و خوانین خوارزم بعد از سقوط عربشاهیان چگونه بود؟ ظهور نادرشاه چه تأثیری بر این رابطه گذاشت؟^۱

انقضای عربشاهیان:

خانندان عربشاهی از ۱۵۱۱/۹۱۷ بر خوارزم مسلط شدند و به رقابت و جدال تنگاتنگ با سه همسایه قدرتمند خود، صفویان ایران (در جنوب) و شیانیان ماوراءالنهر (در شرق) و ایلات قلماق و قزاق (در شمال) پرداختند. البته به زودی با دولت صفوی راه دوستی پیش گرفته و با پذیرش حمایت آن دولت، موجودیت خود را حفظ کردند و هر چه روابط آن بادولت صفوی بیشتر می شد بر دامنه اقتدار حکام آن افزوده می گشت. تا این رونق و اعتبار در اواخر قرن یازدهم هجری در زمان انوشه به اوج رسید که با حالتی عصیان گونه خود را شاه نامید.^۲ بدین ترتیب علاوه بر ابراز دشمنی با امیران آشرخانیه ماوراءالنهر نسبت به شاه صفوی نیز طریق عصیان پیش گرفت. این امر نارضایتی ارکان دولت عربشاهی و رؤسای ایلات تحت فرمان را در پی داشت. لذا در اوایل سال ۱۶۹۷/۱۰۹۸ تصمیم به حمله به بخارا گرفت. ولی جمعی از سپاهیان اوزبک علیه وی قیام کرده و او را نابینا ساختند و فرزندش خدایداد خان را به جای وی به خانی برداشتند ولی برادر کهنترش اورنک (یا اوزبک) او را به قتل رسانده و خود به خانی نشست.^۳ اما او نیز راه پدر را ادامه داده و در غیاب سبحانقلی خان در ۱۰۹۸-۱۰۹۹ / ۱۶۸۷-۱۶۸۸ به بخارا تاختن برد ولی با مراجعت بخشی از سپاه ماوراءالنهر، شکست بر وی افتاده و عقب نشینی کرد. او که شکست خود را به امیران و سرداران خود مربوط می دانست بر آنها خشم گرفته و آنها همدستان شده وی را زهر داده و به قتل رساندند.^۴ این واقعه در ۱۶۸۸/۱۰۹۹ رخ داده است.^۵ پس از وی فرزند خردسال خدایداد خان را به خانی برداشتند و شخصی را به آتالیقی وی تعیین کردند اما با بروز بیماری آبله او نیز درگذشت.^۶ این وقایع که بر انوشه بسیار گران بود او را به ترک دنیا واداشت در نتیجه در ۱۶۹۴/۱۱۰۵ با عبور از ایران، عازم سفر حج شد و گویا پس از انجام سفر حج، دولت صفوی وی را در تبریز متوقف ساخت.^۷ بدین ترتیب تشّت و آشفتگی در قلمرو خان نشین خبوه به ظهور پیوست. اعیان و بزرگان خان نشین دو دسته شدند و هر یک از آنها طی مکاتبه با سبحانقلی خان، حکمران آشرخانیه ماوراءالنهر، و شاه سلطان حسین صفوی در خواست اعزام حکمران نمودند.

سبحانقلی خان، فردی موسوم به کل (گل؟) محمد را برای حکومت آنها فرستاد و دربار ایران نیز بابا سلطان پسر حمزه سلطان، از اعقاب خاندان عربشاهی، که در ایران بود را با نام ولی محمد خان ملقب نموده و در ذی‌الحجه ۱۱۰۶ / ژوئیه ۱۶۹۵ به عنوان ابوالغازی خان دوم و همراه با سرداران خود برای حکومت خیوه فرستاد. اگر چه او موفق شد تا کل (گل؟) محمد خان را کنار زده و در ذی‌الحجه ۱۱۰۷ / ژوئیه ۱۶۹۶ تخت خانی را تصاحب کند، اما در مهار لگام گسیختگی ایلات اوزبک و ترکمن منطقه، توفیقی نیافت و بالاخره با بی‌توجهی دربار شاه سلطان حسین و مداخلات و توطئه‌های جدی سبحانقلی خان، مقدمات شکست وی فراهم شد. سبحانقلی خان، شاه نیاز، از خوانین قزاق را به حکومت خوارزم تعیین و به مبارزه با ابوالغازی خان مأمور کرد. او نیز ابوالغازی خان را در اواخر ۱۱۰۸ / اوایل ۱۶۹۷ به قتل رساند.^۸ مرگ وی علاوه بر انقراض سلسله عربشاهی، نفوذ و استیلای یکصد ساله صفویان بر خوارزم را نیز برانداخت.

استیلای خوانین قزاق:

از این پس دوره استیلای خوانین قزاق بر خان نشین خیوه آغاز شد که به صورت متناوب قریب یک قرن به طول انجامید. در این دوره اهالی خیوه یکی از خوانین قزاق، که تصور می‌کردند از اعقاب چنگیز خان هستند، را به خیوه دعوت کرده و به خانی می‌نشانند و اما قدرت اصلی در دست آتالیقان و متنفذان اوزبک دربار بود که عبدالکریم بخاری از آن با عنوان رسم خان بازی یاد کرده است.^۹ شاه نیاز خان قزاق با حمایت و همدلی سبحانقلی خان، در اواخر ۱۱۰۸ / اوایل ۱۶۹۷ بر خیوه استیلاء یافت و هم به خاطر حمایت ایران از رقیب وی ابوالغازی خان و هم در راستای سیاست‌های سبحانقلی خان، در ۱۶۹۸/۱۱۱۰ به قلمرو ایران حمله کرد ولی از عهده سپاه صفوی بر نیامد. در همین زمان نیز دربار صفوی با ارسال سفیر، قلماقها به حمله به قلمرو خیوه تحریک کرده و در نتیجه حمله قلماقها، شاه نیاز خان، به ناچار عقب نشینی کرد.^{۱۰} او ظاهراً با اطلاع از اقتدار روسیه و به منظور مقابله با تجاوزات قلماقها، در ۱۷۰۰/۱۱۱۲ سفیری به دربار پتر کبیر تزار روس

فرستاده و آمادگی خود را برای اطاعت از روسیه اعلام داشت.^{۱۱} از سرنوشت وی، بعد از این ماجرا، اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم وقتی که سفیران پتر با پیغام خرسندی از اطاعت خیوه نسبت به روس در ۱۷۰۳/۱۱۱۴ وارد خیوه شدند، اران (عرب؟) محمد خان نامی بر مسند خانی خیوه قرار گرفته بود.^{۱۲} پس از وی نیز از نام دو خان دیگر حاجی محمد خان و یادگار خان خبر می‌رسد.^{۱۳} اما هیچ اطلاعی درباره شخصیت، حکومت و نسبت آنها با یکدیگر در دست نیست. در ۱۷۱۴/ ۱۱۲۶ پتر کبیر سفیرانی را برای تبریک جلوس شیر غازی خان به خیوه فرستاد^{۱۴} و این مبین آن است که در این زمان او به خانی رسیده است.

تاخت و تاز اوزبکان خوارزم در خراسان و ظهور نادرشاه:

شیر غازی خان، قدرت خان‌نشین خیوه را دوباره سامان داد و رقابت با همسایگان را از سر گرفت. نخست با استفاده از نابسامانی‌های موجود در ایران و انحطاط دولت صفوی، در ذی‌الحجه ۱۱۲۸/ نوامبر - دسامبر ۱۷۱۶ به خراسان تاخته و قتل و غارت بسیار نموده و عده بسیار زیادی از اهالی آن جا را به اسارت گرفته و به عنوان برده فروختند.^{۱۵} بعد از آن بر سر گسترش قلمرو خود در میان ایلات مستقر در دشت قبچاق که مطمح نظر روس‌ها قرار گرفته بودند، بلافاصله با روسیه درگیر شد و در ۱۷۱۸/۱۱۳۰ لشکر روسیه که به سرکردگی چرکاسکی عازم خیوه بودند را در هم شکست.^{۱۶} پس از آن نیز با استفاده از شورش افغانه علیه دولت صفوی حملات منظم سالیانه‌ای را به خراسان ترتیب داد. اما در این زمان نادر قلی خان افشار (که بعدها با عنوان نادرشاه، شاه ایران شد) در خراسان، حضور داشت. او که جویای نام و خواهان تحکیم قدرت خود بود، با همان نیروهای اندک ایلی خود و محلی خود دست به کار شده و از استیلای اوزبکان خیوه بر خراسان در آن دوره آشفته‌گی جلوگیری کرد. شیر غازی اگر چه در تصرف خراسان ناکام ماند اما با قتل و غارت آن منطقه مقدمات رفاه نسبی و رضایت خاطر اوزبکان خیوه را فراهم ساخت.^{۱۷} او قطعاً تا ۱۷۲۵/۱۱۳۷ حکومت داشت ولی مدتی بعد از آن (حدود ۱۱۴۰/ ۱۷۲۷) در حالی

که قصد حمله دیگری به خراسان را داشت، به دست غلامان خود کشته شد.^{۱۸} پس از وی ایلبارس خان بن نورعلی از اعقاب تولی (تولوی) چهارمین فرزند چنگیز خان، را به خانی برداشتند.^{۱۹} در این زمان خان نشین خیوه با اقتدار نسبی خود، درصدد اعمال قدرت در دشت‌های شمالی مجاور خود بود که از قضا مدت نیم قرن بود مورد توجه روسیه تزاری قرار گرفته بودند. از آنجا که روسیه قصد داشت در خیوه نیز اعمال نفوذ کند و آن جا را زیر سلطه بگیرد، با روس‌ها نیز جدال و دشمنی آغاز نهادند و هر جا نیز به افراد تبعه روس دسترسی داشتند، آنها را اسیر کرده و در بازارهای برده فروشی فروختند و حتی در ۱۷۳۶/۱۱۴۸ سفیر روسیه را به خیوه راه نداده و حتی در هنگام مراجعت وسایل او را غارت کردند.^{۲۰}

غلبه نادرشاه بر خوارزم:

ایلبارس خان، سرمست از پیروزی‌های خود در قبال روس‌ها، تصمیم به تداوم راه شیرغازی خان در حمله به خراسان گرفت. در این رابطه، نخست در ۱۷۳۵/۱۱۴۷ نیز ترکمن‌های یموت را به غارت سرزمین‌های مرزی ایران واداشت^{۲۱} و در ۱۷۳۷/۱۱۵۰ تصمیم گرفت مستقیماً به خراسان حمله کرده و به قتل و غارت اهالی آن سامان پردازد. اما نادرشاه، که مدتی قبل در ۱۷۳۶/۱۱۴۸ در دشت مغان تاجگذاری نموده^{۲۲} و برای تأدیب افغانان و حامیان هندی آنها عازم هندوستان بود^{۲۳}، پسر خود رضا قلی میرزا را به مقابله با او فرستاد. ایلبارس خان تا کناره رود تجن در شمال خراسان پیش آمد ولی با انتشار خبر حمله تگتمش خان اوزبک به خیوه، مجبور شد عقب‌نشینی نماید.^{۲۴} نادرشاه که حفظ میراث ارضی صفویه (یا به عبارت بهتر حفظ تمامیت ارضی ایران) را وجهه همت خود ساخته بود و حداقل برای کسب مشروعیت خود سعی در تقلید و تأسی به صفویان را داشت، بدیهی بود که برای تحقق دعاوی خود، در جهت تحکیم سلطه خود بر صفحات شمالی خراسان و اعمال حاکمیت بر خان‌نشین خیوه و بخارا، به منظور قطع تاخت و تازهای اوزبکان در خراسان اقدام کند. اما حمله ایلبارس خان در ۱۷۳۷ / ۱۱۵۰، زمینه را برای

تسریع در تحقق این امر فراهم کرد.^{۲۵} بنابراین، نادرشاه در هنگام مراجعت از هند در ۱۷۴۰/۱۱۵۳ به سوی ماوراءالنهر و خوارزم لشکر کشید. او نخست با عبور از جیحون خود را به بخارا رساند و ابوالفیض خان بن سبحانقلی خان، آخرین خان اشترخانی، ابراز اطاعت کرد. نادرشاه نیز ضمن ازدواج با دخترش، او را بر ملک موروثش ابقاء نمود.^{۲۶} از همانجا نادرشاه نامه‌ای مشتمل بر طرح جرایم ایلبارس و انگیزه‌های لشکرکشی خود را به همراه سفیرانی نزد ایلبارس خان فرستاده و از وی خواست تا به اطاعت از وی تن در دهد.^{۲۷} ایلبارس خان نه تنها حاضر به اطاعت از نادرشاه نشد، بلکه حتی سفیران نادر را نیز به قتل رسانده و با ارسال گروهی از ترکمن‌های تحت فرمان به اطراف چارجو خود را برای مبارزه با نادرشاه آماده کرد.^{۲۸} بدین سان نادرشاه با حرکت از بخارا به سوی خوارزم رفته و ایلبارس خان را در قلعه خاتقاه محاصره کرد. با تداوم زمان حصر، او به ستوه آمده و تسلیم شد. اما نادرشاه به قصاص قتل سفیران خود، او را به قتل رساند و اموالش را تصاحب و متعلقانش را نیز همراه با پسر وی ابوالغازی خان به خراسان برد و به جای وی طاهر خان نامی از نوادگان محمد خان چنگیزی را به خانی خبوه منصوب کرد.^{۲۹} در این زمان ابوالخیر خان قزاق، سرکرده قزاق‌های آرال، که در پی استمداد ایلبارس خان به خبوه آمده^{۳۰} و اینک خود را گرفتار نبرد با نادرشاه می‌دید برای تصدی منصب خانیت خبوه تحت اطاعت نادر ابراز تمایل کرد و عمال دولت روسیه، او را جهت حکومت آنجا به نادرشاه پیشنهاد دادند. نادر شاه خواست تا ابوالخیر خان به ملاقات وی رود ولی او جرأت نکرده و همراه با عمال روس گریختند. اما نادر شاه افراد روسی که در خبوه اسیر بودند، را آزاد کرد.^{۳۱} او همچنین دوازده هزار ایرانی که از زمان انوشه تاکنون توسط اوزبکان اسیر شده و به عنوان برده در خبوه نگهداری می‌شدند را آزاد کرده و به منظور ایجاد سد دفاعی در برابر حملات بعدی اوزبکان با کمک مهندسان و معماران هندی، که از دهلی آورده بود، در اطراف ابیورد، شهر و قلعه‌ای موسوم به خبوه آباد ساخته و این بردگان را در آنجا اسکان داد.^{۳۲} او همچنین ظاهراً به منظور اعلان حاکمیت خود بر خبوه، تضعیف نیروی نظامی اوزبکان و در راستای ممانعت از شورش‌های احتمالی بعدی آنها، و هم تقویت نیروی نظامی خود، عده زیادی از

ترکمن‌ها و اوزبکان خيوه را به عنوان نیروی جنگی وارد سپاه خود نمود.^{۳۳} بدین ترتیب بعد از قریب نیم قرن، دوباره ناحیه خوارزم، تحت تابعیت ایران قرار گرفت. اما ظاهراً این تدبیر موفق نیفتاد و مدتی پس از مراجعت نادرشاه به خراسان، بزرگان دربار خيوه، با استمداد از ایلات قزاق مستقر در آرال، به سرکردگی نورعلی خان پسر ابوالخیر خان مذکور، در اواخر ۱۷۴۱/۱۱۵۴ بر طاهر خان شوریدند و پس از محاصره‌ای طولانی وی را در ۱۷۴۲/۱۱۵۵ به قتل رسانده و نورعلی را به خانی نشانند.^{۳۴} نادرشاه با شنیدن این خبر، ابوالمحمد پسر ایلبارس، که چهارده سال بیش نداشت، را با عنوان ابوالغازی خان به خانی و اُرتُق نامی را به اُیناقي وی تعیین و سپاهی را مأمور کرد تا ضمن سرکوبی شورشیان، او را بر تخت موروث بنشانند.^{۳۵} اما در ۱۷۴۵/۱۱۵۸ ابوالغازی، اُرتُق اُیناق را به قتل رسانده و ایلات ترکمن یموت نیز سر به شورش برداشته و خوارزم را به باد غارت گرفتند. نادرشاه، برادرزاده خود علیقلی خان را مأمور سرکوبی مخالفان و تحکیم قدرت ابوالغازی خان نمود. سپاه اعزامی پس از سرکوبی یموت‌ها، خوارزم را به ابوالغازی واگذاشتند و حراض بیک برادر ارتق، به اُیناقي وی تعیین گشت.^{۳۶} بدین ترتیب بار دیگر آرامش در خوارزم تحت تابعیت ایران برقرار شده و پیوستگی آن ناحیه با ایران تداوم یافت.

آشفنگی اوضاع خوارزم بعد از نادرشاه:

در یازدهم جمادی‌الآخری ۱۱۶۰ / ۱۹ ژوئن ۱۷۴۷ نادرشاه، به دست جمعی از سپاهیان معترض خود در فتح‌آباد قوچان کشته شد^{۳۷} و در پی آن اوضاع قلمرو تحت فرمانش یکباره به هم برآمد. در اطراف کشور هر سری ادعای سرداری نموده و یکپارچگی سیاسی ایران، تا زمان استیلای کریم خان زند آشفته و متشتت باقی ماند.^{۳۸} از اوضاع خوارزم بعد از مرگ نادرشاه و رفتار اوزبکان آن ناحیه با عمال وی هیچ اطلاعی در دست نیست. اما در قیاس با برخورد خشن اوزبکان بخارا با سپاهیان و عمال نادرشاه^{۳۹}، شاید بتوان گفت که در خيوه نیز چنین برخوردی صورت گرفته باشد. اما از شواهد و قرائن بر می‌آید که گویا کسی را جانشین ابوالغازی خان نکرده و او را به عنوان خان قانونی و ملی

خود پذیرفته باشند و از قرار معلوم تا سال ۱۷۶۴/۱۱۷۸ حکومت کرده است. او آخرین خان مقتدر و توانمند قزاق است که بر خیوه حکومت راند. بزرگان و متنفذان خان نشین خیوه، پس از مرگ ابوالغازی خان، کایب (غائب) خان قزاق را به خیوه فراخوانده و به خانی نشانندند.^{۴۰} از مدت حکومت کایب (غایب) خان اطلاعی در دست نیست. اما از آنجا که لین پول، خان خیوه در ۱۷۷۰/۱۱۸۴ را ابوالغازی سوم می‌داند^{۴۱} به نظر می‌رسد که تا این زمان بیشتر خان نبوده است. از سرنوشت ابوالغازی خان و جانشینان وی نیز اطلاعی در دست نیست. فقط زکی ولیدی طغان^{۴۲} فهرستی از اسامی سیزده تن از این خوانین را با ذکر تعداد سال‌های حکومتشان به دست می‌دهد. ولی از آنجا که به گفته بخاری این خوانین را هر چند سال یکبار تعویض می‌کردند و در طول خانیت، هیچ اختیاری نداشتند^{۴۳} تعیین زمان شروع و پایان و توالی حکومت همه آنها میسر نیست. تنها می‌دانیم این زمینه خاص، و رقابت ایلات و طوایف، به ایل قنقرات فرصت داد تا با تصاحب منصب ایناکی یا آتالیقی خوانین، از ۱۷۵۶/۱۱۶۹ به بعد، موقعیت خود را در برابر رقیبان تحکیم نموده و به تدریج مقدمات کنار گذاشتن خوانین را فراهم کنند.

نتیجه گیری:

با بر افتادن تقریباً هم زمان صفویه و عربشاهیان، و آشفتگی سیاسی که متعاقب آن در ایران پیدا آمد، نه تنها سلطه ایران بر خانات خیوه از میان رفت، بلکه ایلات اوزبک آن منطقه فرصت یافته و با حملات خود به خراسان مایه رنج و زحمت اهالی شرق ایران را فراهم ساختند. با ظهور نادرشاه و تجدید اقتدار دولت مرکزی، که در پی دفع عثمانی‌ها و روس‌ها از مرزهای غرب و شمال غربی ایجاد شد، زمینه برای اعمال سلطه بر خانات خیوه و اوزبکان آن سامان مهیا گشت. لذا نادرشاه در هنگام مراجعت از هند، با لشکرکشی به ماوراءالنهر و خوارزم، در ۱۱۵۳، ضمن مطیع ساختن خوانین اوزبک بخارا، خوارزم را ضمیمه قلمروی خود ساخت. او با قتل ایلبارس خان، اسارت خانواده و فرزندان وی، و با انتصاب طاهر خان استقلال نسبی خانات خیوه را که در این دو دهه حاصل شده بود،

برجید. این پیوستگی میان خيوه و ايران تا پايان حيات نادرشاه (۱۱۶۰) قرقرار بود اما با مرگ وی، اوضاع خيوه نيز هم چون ديگر نواحی ايران آشفته شده و بار ديگر سلطه دولت مرکزی ايران بر آن ناحيه از بين رفت.

يادداشت‌ها:

- ۱- لازم به ذکر است که راقم سطور روابط عربشاهيان و دولت صفوی را در یک مقاله مستقل ديگر مورد بررسی قرار داده و برای چاپ به یکی از نشریات دانشگاهی سپرده است.
- ۲- بارتولد، و.و: تاريخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، توس، ۱۳۷۶؛ صص ۲۶۹.
- ۳- فندرسکی، ابوطالب: تحفه العالم، ضمیمه دستور شهریاران، چاپ محمد نادر نصیری مقدم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۳، صص ۳۱۸؛ منشی، محمد یوسف، تذکره مقیم خانی، چاپ فرشته صرافان، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰؛ صص ۲۳۸.
- ۴- محمد یوسف منشی، همان، صص ۲۴۰-۲۴۵.
- ۵- همان، صص ۲۴۵.
- ۶- فندرسکی، همانجا.
- ۷- نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین: دستور شهریاران، چاپ محمد نادر نصیری مقدم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۳، صص ۹۰، ۱۸۹.
- ۸- نصیری، همان، صص ۹۰-۹۱، ۱۳۵-۱۸۶، ۱۴۰-۱۹۰؛ فندرسکی، همان، صص ۳۱۹-۳۲۴؛ محمد یوسف منشی، همان، صص ۲۴۵.
- ۹- بخاری، عبدالکریم: تاريخ بخارا، چاپ و ترجمه شارل شفر، آمستردام، فیلو پرس، ۱۹۷۰؛ صص ۷۹.
- ۱۰- نصیری، همان، صص ۲۸۱-۲۸۳.

- ۱۱- کستنکو، کاپیتان اتامازور: شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن، ترجمه مادروس داود خانف، چاپ غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳؛ صص ۱۲۱، ۱۴۴.
- ۱۲- همانجا؛ لین پول، استانلی: تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومت‌گر، ترجمه صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۰، ص ۴۸۴.
- ۱۳- لین پول، همانجا.
- ۱۴- کستنکو، همان، ص ۱۲۲.
- ۱۵- محمد شفیع طهرانی: مرآت واردات، ترجمه منصور صفت گل، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۳، صص ۱۰۰-۱۰۳؛ محمد کاظم مروی: عالم آرای نادری، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، علمی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۲۷؛ مستوفی، محمد محسن: زبده‌التواریخ، تصحیح بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۵، ص ۱۲۱.
- ۱۶- کستنکو، همان، صص ۱۲۵-۱۲۶.
- ۱۷- کستنکو، همان، ص ۱۳۰؛ مروی، همان، ج ۱، ص ۲۳، ۵۳-۵۵، ج ۳، ص ۹۷۵؛ میرزا مهدی خان استرآبادی: جهانگشای نادری، تصحیح عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷، صص ۵۱-۵۲.
- ۱۸- مروی، همان، ج ۲، ص ۶۲۷؛ کستنکو، همان، ص ۱۳۰.
- ۱۹- مروی، همان، ج ۲، ص ۶۲۶.
- ۲۰- کستنکو، همان، صص ۱۴۰-۱۴۲.
- ۲۱- استرآبادی، همان، ص ۲۴۸.
- ۲۲- برای شرح تاجگذاری نادرشاه در دشت مغان نک، نصرالله فلسفی، «نادر قلی چگونه نادرشاه شد»، چند مقاله ادبی و تاریخی، تهران، وحید، ۱۳۴۸؛ (در واقع این مقاله ترجمه و تلخیص اثر ارزشمند آبراهام کرتی تحت عنوان «تاریخ من و تادر، شاه ایران» است).

- ۲۳- برای شرح حمله نادر به هند و علل آن نک، استرآبادی، همان، صص ۳۰۶-۳۲۸؛ همو، دره نادره، تصحیح جعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، صص ۴۰۳-۴۹۶.
- ۲۴- مروی، همان، ج ۲، صص ۶۲۸-۶۲۹، ۶۳۲-۶۳۳؛ استرآبادی، ۱۳۷۷، ص ۳۳۷، همو، ۱۳۸۴، ص ۴۰۱.
- ۲۵- لکه‌هارت، لارنس، نادرشاه، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، تهران، امیر کبیر، ۲۵۳۷، صص ۲۱۳.
- ۲۶- استرآبادی، دره نادره، صص ۵۱۰-۵۱۲؛ بخاری، همان، صص ۴۵-۴۶؛ لکه‌هارت، همان، صص ۲۴۲-۲۴۳.
- ۲۷- استرآبادی، همان، صص ۵۱۷-۵۱۸؛ بخاری، همان، صص ۴۷-۴۸ (سواد نامه نادرشاه در آن مضبوط است).
- ۲۸- بخاری، همانجا.
- ۲۹- مروی، همان، ج ۲، صص ۸۰۲-۸۱۴، ۸۱۷، ۸۱۹؛ استرآبادی، جهانگشای نادری، صص ۳۵۳-۳۵۹؛ همو، ۱۳۸۴، صص ۵۲۱-۵۲۷؛ طوسی، محمد علی، شاهنامه نادری، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۹، صص ۱۸۹-۱۹۴؛ بخاری، همان، ص ۴۹.
- ۳۰- استرآبادی، دره نادره، ص ۵۲۵.
- ۳۱- کستنکو، همان، ص ۱۴۳؛ لکه‌هارت، همان، ص ۲۴۷.
- ۳۲- استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۳۵۹.
- ۳۳- همانجا (تعداد این افراد را چهار هزار نفر دانسته)؛ بخاری، همان، ص ۴۹ (این تعداد را شش هزار نفر ثبت کرده است).
- ۳۴- استرآبادی، همان، ص ۳۶۸؛
- ۳۵- مروی، همان، ج ۲، صص ۸۶۲-۸۶۶؛ استرآبادی، همان، صص ۳۶۸، ۳۷۸، ۴۰۰؛ همو، ۱۳۸۴، صص ۵۸۷-۵۹۰.

- ۳۶- مروی، همان، ج ۳، صص ۹۳۳-۹۶۶، ۹۷۴-۹۷۵، ۹۷۶-۹۷۷.
- ۳۷- استرآبادی، جهانگشای نادری، صص ۴۲۵-۴۲۶؛ برای اطلاع بیشتر نک: همو، ۱۳۸۴، صص ۶۸۱-۶۸۴. محمد علی طوسی، همان، صص ۲۲۴-۲۲۵.
- ۳۸- برای اطلاع از اوضاع و احوال سیاسی اطراف و اکناف ایران پس از مرگ نادرشاه نک: استرآبادی، جهانگشای نادری، صص ۴۲۱-۴۳۲؛ همو، ۱۳۸۴، صص ۶۹۸-۷۱۹؛ مروی، همان، ج ۳، ۱۱۶۴-۱۱۷۱، ۱۱۹۱-۱۱۹۹؛ بخاری، همان، صص ۵۰-۷۰؛ آصف، محمد هاشم، رستم‌التواریخ، تصحیح محمد مشیری، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۲، صص ۲۲۲-۳۱۰؛ محمدتقی ساروی، احسن‌التواریخ، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱، صص ۲۹-۴۶؛ موسوی نامی، محمد صادق، تاریخ گیتی گشا، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۱۳۶۸، صص ۸-۸۹؛ محمود بن محمد الحسینی، تاریخ احمد شاهی، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- ۳۹- بخاری، همان، صص ۵۱-۵۲ شرح این اقدامات و چگونگی قتل ابوالفیض خان و استیلای محمد رحیم خان اوزبک را آورده است.
- ۴۰- کستنکو، همان، ص ۱۴۴.
- ۴۱- لین پول، همان، ص ۴۸۴.
- ۴۲- ولیدی طغان، احمدزکی، تورکستان بوکونکی و یاقین ماضیسی، استانبول، بی نا، ۱۹۴۰، ص ۱۶۹، پاورقی ۱. بدین قرار قارابای (عبدالله) برادر غائب خان ۴ سال، تیمور غازی از نسل شیر غازی ۷ سال، ته و که توکل (؟) خان قزاق، ۲/۵ سال، شاه غازی فرزند غائب خان (۱۷۶۷)، نورعلی قزاق از خاندان براق (۱۷۶۸)، جهانگیر پسر غائب خان، بوله کی فرزند نورعلی، اختم خان فرزند عادل سلطان (۱۷۷۰-۱۷۷۷)، ابوالفیض سومین فرزند غائب خان (۱۷۷۲-۱۷۷۶)، یادگار خان قراقالباق، پولاد پسر صفر بن ایلبارس، ابوالغازی چهارم فرزند قارابای (عبدالله) (۱۷۹۱-۱۸۰۱)، ابوالغازی پنجم فرزند یادگار خان (۱۸۰۳-۱۸۰۶).
- ۴۳- بخاری، همان، ص ۷۹.